

فراموش کرده بحال بر وفق وقار آفتاب و ریای مولج افواج طغرا تراز حضرت خدیو
 و اوج در تلاطم و از بول تضام ان بوحش چه که بطیور عبور و از تقال از بحالی بحال عقلی
 و قنات اصلی صوب نیست که پیغام آورد در غم و در چه باد با در سامان
 استعدا و مقابله و مقادمت باید افزود و در صورت روز زیات تفادیم نبای حکم از حکم
 و یا محاربه تواند شد پس چه در حضرت دلان در شب و دره خدمت مولی احمد الدین
 در عطف و مولا احمد یار در استکشاف و استصلاح کشان و بقیده بعضی انبای جان که در دینان
 نیز که جان در روح روان متصور شد بلفظ آنحضرت گوهر سلک ایمان مقرر دارند با سخا
 در استیسا راز و شان استظهار ساخته نیت بکوه گردیده مصدر هر قسم تدارک تا اوایل
 ایام مجاری الثانی سن بافاق فی الارقام کوشش و کشش جدید آویش محاصرین تقابل
 در استقامت محصورین را نهایتی نبود اتفاقاً تباریح دهم ماه صدر سر شام که نیاز
 شب یازدهم خدمت باریکت شیخ وقت مولی سوزالیه آوردند در آنها مکه کوچ بروج
 نشسته خصوص که علو آفتاب تمام اوج و ثبات بر غت قصی در صحن سر استقامت
 موسم گزار غیب گشتند درین اثنا یک ناگاه گواهی توپ گرا گرم رسیده بدختر سپهر
 اویشان در حوزة مطنجی جل کلمه سرش در دست برشته برت ساقی برت سپرد تا از
 شراب حیرت بر ساخته بابل کلین شراب حضرت رساند و در بیجویی اینحضرت که یک
 سفید با مش زدن و بشیر چون خرس کمال حرص در خوان کرده لقمه کلان زیاد از آن
 می بردند گوله متواتر دیگر بخواصه چون جام در دست سل سل ساخته بر یک و گردش کاز

که از دست ساقی ارادت یافت بخت سبب موت بر تبرک خواب نید سبب است که یک
 کج بر یک فرش سبب تن با هم آغوش گردانید چون همه خدام و مریدان اولو یحیی صاحب
 بودند آن بزرگوار تقاضا الطاف بسیار در یک کور مدفون در آنجا بود که بود در آن
 و ماه جمادی الثانی و رجب که شهرت است
 است از سوره بید بران سپیدار و تسابل سابقان سپهسالار ساطع کازار در انتقار
 در باب فتح در نهد او کمال شوار حضرت بخت عالم غره شعبان و عالم رویا که الی ثریا
 الصلوة جزمه من یستوی فیها من البنیة معاینه فرمودند که مسجد است بیخ و در آن مجلسی بیخ
 و حضرت مولود صاحب قمر الادیار و غزاله تقیاری مولانا فخر الدین علیه رحمت من ارحم الراحمین
 بر سجاده ولایت و رساوه هدایت برین نشستند و حضرت حافظ صاحب نور حضور و یحیی صاحب
 سراپا بشور قاضی حضرت عاقل محمد و برودشان مثلث دوز راوی ادب شکیسته این بخت بیدار
 بچنین سعادت ابدی کا مکار دوزین دولت سردی فیض بردار گشته به بساط شرف
 قرب پوسته سلام و نیلها تروضت خست جناب مولود صاحب خود بنفس نفس اذ
 حیلتم فی حیاة فحیوا باحسین و لفظ شریف بحراب پرورده اجازت
 جلوس نشینند خدایند بوشیاد دل در استخلاص قلعه کبری و کسار و در محلال سندان
 استعانت در زید جناب مولانا تقاضی صاحب ارشاد و اشاره فرمودند و این واقعه
 چنانکه این جان جهان مشاهده نمودند حضرت قاضی صاحب بعینه دیدند و رعایتی و تمجیدی
 که ایشان نسبت حاجی خان نمودند بود مقصود و عز دل و اعانت باطن قدس موطن

بحال خداوند موصوف معروف و از حضور سیر کردگان عساکر منصور حکم لازم الاطاعت
 و اسرار و اتفاقی یافت که حقیقت محاصره بانپور میباشد لشکر کار از مشرق و جنوب
 و ایر و سمت شمال او بکیلیه قاریع بر قسم با تکیان شان از بیرون برزور می که سبزی می
 طری تازه چنانکه خواهند برسد شرطی صره نه نیست اکنون از ان قشون اگر اعطای چهار
 طرف کرده شود نفسی مقصود در لاجوتی از سپاه کینه خواه طفر نیاه مامور سازیم که نیست
 برسد محمد نصیفان و فتح محمد مشوره کرده بر دو طرف مفرغ را در تعرف مقروض گرفته
 و چنان مصدر جهده جهاد و فرق دستماد و استبداد گشته که مریخ را مجال برزور
 نماند و هم عطا محمد خان نوزدی حکم و ناظم دیره غازی خان بحلت تحصیل و جا جاره
 محصلان تکمیلی گران ارسال کوه مترین ساخته که مالیه مطلوبه حاصل سازند اگر گمان
 فضل علیجان سعید و تعلل بردارند از کسان سرکار خان صاحب که استان بکبان اندر است
 ساخته از کوه مترین ضلع نمایند و انبیا هم چنان کرده کوه مذکور و تعلقات و توانست
 و مضافات آنرا تصرف شد راه حاصل و داخل بحضورین مسدود و مهندسیه سپاه
 طفر بپندار شاد و قضا مانده صادر که چندی از جوانان سوار کار که از کذاک طرار برق کرد
 بر قطعات جاکیر برادران سپهران فضل علی تاخته خرمات و بویشان پاک سبزی که چون
 اینقدر ایام باین ناباکان سفاک بجایان بیایک دیدیم و با دنبال انواع ملاحظت
 و ملاحظت دلشان بخود کشیدیم و خواستیم که برادر اندر بیج وجه متادنی نشوند و مرض
 عاجیان که باولاز نیست افضل علی و بولادش متدی نشود این نادان بیج نفیقه

وقد اشتاق قرین الا شراق مارا که شهبان افروز امالی و ملانی او میشدند نه استه در کوسه
 خسران و شاک صرمان فرو خیزد و بر پله صفا رو کف صرار استقر و وزیده بخار استکیا در
 گزیه الجالی به بیم که مافی الجمله تدبیر گوشمال او کرده ایم چگونه پایداری میکند بجز در
 غمیت بسوا مع شان بای پوشش جو بس آنها انجا رفت و قوه استقامت از پنا و محبت
 شان تفرقه واقع و بسک اتفاق از نکاک شیاع یوسف خان بسطای نور و بطایثی
 تبا کلهر و دیگر خوان و فرزند ان فضل علی بقدر خد متعهور شسته بر گشته بجان با کتفه خود
 برگشته و چون وارد این کوت مهن که افغانان ستم شان اند با حوالی متعلقان اسلام جان
 مصدر قه می گردیدند و آنها از دست تطاول افغانه رسیده و عظیم و فغان پیش اسلام خان
 دویدند او هم رنجیده رسید و از سر کار که پیشتر کافر است است از اقربا و رفقا کافر زدیده
 منتقض عهد و امانه جا گیر خود و حافظ کل محمد خان بر حافی اول در مسکن مطرف بار اکین دولت
 ملاتی و از هر در با آنها سخن را نده و اصل قلعه کبری و فنیه که بیرونیان غالب در در و میان
 بیخ نیست دل شان آسوده و حجام بر مرده و قوه اقبال سرکار از قوای شان قوتی
 برده نه در و مانع شان بود و در سینه شان فضای نفس از ضیق صدر تنگ و در ابرو
 آنها درین سنگلاخ بای سنگ بل بر چیا زبانش ننگ و از بارش باران تیر ننگ اتصال
 شبانروزه جنگ حیات شان در دم تنگ نشست در قلعه قرار در شصت پلنگ
 و سوگنده و پیمان و در کردن بهر گز با پلنگ هر گاه کار بود با سخوان رسید که از رم و کجانشک گل محمد
 خان را بر خرابی حال شان دل بچو بردانند و سوخت فار نور خود دروغن تدبیر و فیکه حیلگی

چراغ در کاخ و مانع نشان افروخت لکن مثل نابینا که چراغ زبید چراغ چه بیند آفتاب
 از جوی نقتد بود و دروغ نشان در سراج خدیب گشته آخر همین گل محمد خان که دست در هم افشانها
 است تفقدی و ترجمی بکار برده از نیما پیغام کنانید که محصورین را بر حرف محمد نصیر خان اعتماد
 نمیشود از طرف سرکار فتح محمد و از قبل خوانین فضل علیخان متصل مکان ملاقات کرده باسیم
 محاکات نمایند اگر امین در توافق آیند بنای مصاحت را تا سیسی بدید و نفوس غصیه غیر زده
 از رویوشد بدو تنگی بنید بجائی مزید حاصل کرده و چون این پیغام بسران لشکر رسید و نصیه
 بحضور بست جازه سوار که چون قاصد ما و القمر قد را نا ه حتی عاد
 كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيرِ ساعی مسرع بود و عرضداشتند ان مهر سپهر ناموری بنظر
 تملیث رحمت دیده و ظلمت یعنی طغیان شانرا بطاعت عنایات بر نقصان بخشید شاه
 فرمودند که جرک و الوات از اب را همیشه بنش اب عرض انفعال و استمال و دریا که
 همواره لطف بر هر فعل و عمل بنال باشد فتح محمد برود و بشنود و عوضدار و بخو که شاهد صلاح
 دولت در موضع و موقع بانیه خیال صلوه استخوان اردو استحال حکم نانی فرض و جیا کاره
 و اما در صفای تمسالتش توقف جایز نه بیدار و حتی که حکم اگر تقاضی باشد تا هم از جرب
 سر را بخار و بجلی بمت افتتاح باب مدعا گمارد که قلع ماده فبا و شود بنیج خواه پهل
 اگر شربت سودا و سرشاره میوه و سازد کسب بخا دیانج فقیرا چه حیای انشا الله
 و عزیزان حکیم با حکمت مدعانی و اینهم و طباطبائی بفضل علی حبیب و سب میدادیم و قرص فضه
 و شربت دینارار شیشه ما چه حساب که قراب با میفرستادیم تا با استسقای طبلی اش

اش تدارک نماید چون محم اواز سر تا پا خلط متعفن را شرب گشته و برق لطبتش زرد آب غصه
 زورفته اکنون که مصلحت در تیز قلبه و محاصره نشاندیم و در ریگ گرم سیت خوابانیم
 اگر مراد مفیده بتخلیل رفته باشند فنها و لاکه نیز بقیه در تقیه مانده است تا بمصلح
 آن بسم و ما اللہ لہ الا اتفاق الحسنة سهراب خان تا پیر نظام
 سلاک مصداقت و مطابقت باین کو لولا که شرف صدف کاینات است متضمن
 حسنات حال و ملزم میامن و محاسن استقبال تصویریده غلام محمد خان بزوار راجع
 چار صیحه پیاده و سوار لر سال و شت که درین ایام رسیده از جهت مغرب بالای کسر
 دشمنان پابین گردید فتح محمد بوصول امر مطاع و در حسب التماس فضل علی فضول مناع
 بست چهارم ماه رمضان المبارک بین اهلکامن جمیع آله بقورتنا شستند و عقد
 تحالف باهم مستحکم گشتند و بر بنحرف متفق اللفظه ایست گشته که حاججان مع پیران
 در خوان سلطام خدیو فیاض زمان سعادت دو جهان دریا بد و متشالا لامر انما با یک
 دیوار قلبه را قطع نمایند و خواه دو کعبه رو پیش او سازند و من بعد یکی از فرزندان
 او بطریق عیسی همیشه حاضر حضور ملازم السرد و رنجند و بر محال سایر محصول شهر کبری
 او دان سرکار شسته نیمه حاصل نگرفته در سر برستی قسم امور تو جهیده اند و حاجی خان را
 در سلاک فدویان خالص العقیده اسخ الارادت متقد انکارند نیاید علی بنه افضل علی
 که پیغمبر اراج شستوانده و حاجی خان را ممنون بنیت با گردانده خود را از میان کشید و روانه
 صاحب کبر گردید و حاجی خان و دخل جماعت مذنبین بین ذلک لانی سولار و فانی سولار

گداز مغلوب منهنرم چه شود و از نیم بسمل بخاری کجا پا و گوهر چنان رود بیت نهم ماه
 رمضان المبارک سن یک هزار و دصد و بیست یک که سلخ بخت مندا بیان است حاجیان
 زحل محسم مریخ سرشت را از کبری بر آورده در قلعو قملک شهر شومی نقص عهد که بر آخرین لفظ
 هم نایستاد و حرف و پیمان و قرار فضل علی را قرار نداده و قسمی نه نهاد و لایا به خود عوام
 او در غایت کار از سر کار فیتد ار با و رعایتی بود و عنایتی به بیت به کس تواند
 گرفت و امن دولت بزور به کوشش بنیاید است و همه برابر و کور به چون ماه
 در و بال زوال بقده ذنب مسلسل و مطوق گردیدند و بزور زبش کشتب یله انگبت
 اوست در کت الشماع اصل نشایند نه پسرش عبدالله خان در اسلام کبر رفته بقتیه برخاست
 برادرش بزوانی و ب در کج تحمل و زوایا و سهل نشسته قادر بخشین با چه پور مسکن معززه
 فراری و اسلام خان در غرت پور رفته فی الحمله سر جینا نید لیکن رسیدن جوقی از سپاه
 ظفر نیا و دل از دست داده حسب الحکم بکبان سکو کشت دیگر اکند را که پشت کنگ
 سرکار متصرف گشتند و محال سایر قلعو کبری گماشتگان سرکار بدست گرفته و بنام
 اساس قلعو مذکوره از سلخ است که غوه اقبال نبدگان خورشید شمال است در پیش
 و سپهدار نامه دار قایم و بکار که شر حوار در روز و مرتبه عرض میدارد و خود در نظم و نسق
 دقیق از دقایق فرو نگیرد اردو بهانا همه سنگدکاری اقبال حضرت خدو نوز کاری است
 که در قسمی بده کبری یک مجوزه فتنه زاده فاحشه خباثت پیرای مادر مضار و مفاسد
 نامک شهر اردو حاسد مولد مفاتن نشانمان سورخی از غیصر ع تاریخ هم میان کبری

کبری کشیده + نماذ و آثار باقی از کبری بیچ + و تبارخ مسلخ ماه شوال المکرم شب

و شنبه سن صدر محمد عمر خان دین پور رحمت از وی بیست وال چهارم ماه و تقیده بر قلوب کبری

مسارده سپهسالار بنده اقدار بقصد دریافت دولت سلام استیلام ستانده سدره آثار عازم

دارالاماره ویراور نصیران سپهسالار شاه جهان جهان بزرگ

میان و جهان بختی زنی قنده بود و او پیامد بر گاه گیتی نیایه زمین کوه و او از کمال نیارند

رہی و دران کردون فرزند عاوشا کرد و پسر پادشاه بود ابکام تو لیل و نهار فلک همه خشن از

کام تو سکون زمین به آرام تو تو غریب احدیات ای مرزبان + کشیدم دمار از

سر و دشمنان + همان حاجی تیرول جنگ جو + مسلسل قناده است در بند تو + از سلام

کافر که گهران نمود + سر در گبر بر او ج اطلاق سود + نمائده را تا را دوزخ + جو برگشت

از دایزدی قره + نه از قبل و نی اسپ و خرکه + نه از بازو شامین نی جرہ + همان خاصه

اش خاکسان کرده ام + دمار بازو ما عش بر آورده ام + اکنون به سر قادی بر خاشخرا +

چه فریادم شاه فیروز کر + چه حاجی که عیش گشته نصیب + مجسم لوس و مکرزیب +

کشیده بقعه او زنی فاجره + دو صد عقد شکسته آن کافره + گرفته ستباز علاج +

نگ خام + زبیر تقاضا فریم از سیم خام + بنان کرده سجده بران آن فخره از ان

فردا مقابل زود شد حضور + اگر تم کشیدم بحس از دون + همان دو سیه روز را سرگون +

شش ضرب تو پکی توسط دنانی شخ جنگ از و جود و ضرب آهنی و یک شیر بچ

و ششمنی ریزه از ضلعی حاجی خان و سلام خان مذکر اندر ایند و سیم قاضی محمد حسین لطافت علی

سحران فضل علیخان با خود آورده بشریف تسلیمات جسر مشرف گردانید و آنها التماس کردند
 که فضل علی دل ضعیف و خفقان دارد و بیدل شفاق و اظهار اتفاق و تسلی از حبس با عتاق
 بنام حضرت کریم افاق سوز فریاد نسبت صبیحه عقیقه شریفه را چنانکه عرض کرده بود ملت
 ان سر بایا غراز کوفین دوزخه سعادت نشاتین تواند انداخت جناب فیضاب که در بار کجاست
 اند بر طبق متمسشان مراسم معاطم مکارم منبذول معوس آرزوی آنها را غازه قبول برود
 بخشیدند مشار ایما بصورت دستور گرفته از خوشی رسیده خود در دو دو لی دوسو ابدام عنایت
 و استیناس حضرت اکرام التماس نوس و سحر و باز معاد گذشته بعضی ساینده که آن دیوانه مسلسل
 بسلسله خیالات بیدلانه بگیرتبه دلنها آمدن حدود سرکار نشود از کمال حشت عرض
 میدار و که مرکب غزلایان چلی بر مکان بیا کلاها آسایه فرخی و بیابان سران ویرانه نشین
 بوم نما اندازند بر آغیافاضه سعادت لائقه و لائقه تدارک شامت و دعامت آن شوم
 ظلم فرموده باشند حضرت عالم فیض بر طبق گذارش آنها مقضای مراسم آرزو نمودند
 که قلوب چلی بر سر راه و هنوز در تصرف کسان حاجی خان است همی از قشون مظفر زده بودند
 و خارج و آن پریشانیان از راه بردارند و نیم پیش شناسان شرمن دل زمین بقره بسباب
 فهم حساس حمارت مخفی و شوریدگی در دوت حلاوت و غدوت آب چنانکه شرط اول ک
 است ساخته جاکت نوا حدیث تا قشون نکالی را از آب تنگی نشود و هم هر قسم مان
 اغذیه و اشربه در انجا جمع آید چون حکم قضا توام نفاذ قدرت در ان کالیام همه مهام
 سرانجام پنجاه و دوم ماه ذی الحجه سن صد و پنجاهت الیه عالیله بطور و بیستم به با

به با کلا نزل در وقت فرخ و حمید و سعادت سینده و سید به بیت به بروزی که نیک اخترش
 یار بود به نمودار دولت پدید آید به رسد مرسوم مرسوم و شب به شب به ششم شنبه زوی چه
 به بیت به شبی صبح سعادت نبه او به سعادت ایام شرمند او به لوازم از درج
 میمنت اینجای و مراسم مترانج و مانج و سطره اصناف همایونی و اینجای کل و زنگین با هم
 و صالی سرود و صنوبر را با خود اتصالی پدید آید سعیت موافق شرمیت زرین و کابین مطابق
 دین متین و امرای فلک تکین تمیبه پذیرفت فضل علی را که از جنبه سیریل ختلاج و قریب
 است که این انداز شجر لفظی یعنی فایح شود و تدهای زیره بانج طفت و صلاح بود همچون
 نخاع فلاح در صلاح این خدیو مصلح مصانع عالم تسکین حاصل و با او ما نخر لیا ی او با شرمه
 منقیه معدله تعویل و اصل او و فرزندانش هم از مرض افلاس برآید همچون زر مونی عنایت
 جناب همایونی مستفاض در اعلام جلال التزام از ان مقام غیرت معاودت مرتفع و غره
 ماه محرم الحرام ۱۲۲۲ بگذارد و صد بیت دو قطعه خیر کبر خیر و احترام فیم خایم جلال اقسام
 و هنگام ظهر از عریضه کارکنان مبارکپور شرقیه و محضای بیضا ضیا گردید که خالصت بخت
 در قلاع قصور آنچه قصور شرایط تسخیر است بر آورده از راه ملکه و قبوله عازم طمانت خود بود
 دویم محرم سن صد برکات شهب اقبال به جلال نهاده قریب دو نیم ساعت روز برآید و فایز
 مکان دیر و قریب نیز روز اعدا که نجای همان اقدری روح الفواد بسبب آنچه سده هنوز
 نموده هنگام شام در دو مبارکی استقامت بدیر او فرمودند من بعد حکیم علام محی الدین بدو غریب
 که حال ملازم و مبارک جدر بخت نکست و حکیم حافظ حسن الله که معالج مزاج مقدس است

در قاهره بخش طبیب ساکن پاک تین تسبیحات مستفید گردیده بکنان موافق مسکنه طبیی و ذکا
 طبیی بعد او ایدر خشد و اخبار حرکت مہاراجہ بر بحیث سکہ متواتر فایز و سید عاشق شاہ ^{لال} مہرین
 دکیل نواب صفدر خلیفہ در بر اصلاح معاطر مہاراجہ مشارالیه و ہرگونہ استعانت
 و رعیتاب فارود دولت و بیانات راور جلوت و خلوت عارض در حضور جہت تشریح
 نمودہ رخصت نھرت از زانی فرمودند و صلاح صواب تہای لقتضای المکر وہ کہ نشیمنی برای
 یوکالت بر کار و در مسکن مہاراجہ موصوف رقتہ و پویشیاری و برسانیتہ محرم و خیل فرخندہ
 استحکام قلعہ قمان و صیانت و مسانت بکنان و کثرت و اتفاق قوم افغانان بطرز حکایت
 بیش آن بلہوس نوجوان بیان کردہ از صورت و سکی و ہم قمان تبرمانہ و کینفر شتر بادی
 ساز نقرہ و دیگر اسلحہ سپاسیم و یازدہ ثوب نوکی مصوفی و کلبہ دن و لوہ روان فرمودند
 چون حیف انہ خان و عظیم خان افغانان بلی باوجود توسل چند سالہ اخذن قلعہ دار الامارہ
 اولین کہ بجلی رہنداشت و دیدی کم و مہینہ تقبل در رفاقت نواب عالی نصب العین انجیاب لہذا
 بتاریخ چہار دہم محرم سن کبزار و در صدد بست و نمود دولت بر مکان مرمانہ نزول فرخندہ
 مدبران مملکت و مشیران دولت از ہر جا پای ہر شتافتہ خاکبای مبارک تو تیا جود ہنہا
 ساختہ نزم کنگاشن انعقاد یافت بعد مساولہ و مجاہدہ بہ نتیجہ شکل مشاورہ و چون بطور
 شتافت کردست محمد خان افغان کاری متوطن جام پور و با یکصد سوار کوکرت باغ خان
 والدہ کہ خان بوجان کاری جماعتہ از یکم و بیش بقدر اعتدال کعبہ ہر اہر قلعہ خاکہر مضامہ صوبہ
 قمان رسیدہ نیابرد و پویش سفارش نامہ عامل خاکہر گرفتہ و حل قلعہ قمان شوند و سیرت انہ خان

و سیف الله خان و عظیم خان بجز خیال و اطفال نشان که در سلطان اند بجهت رخصت
 شده عازم نشان کردند و سه ماهه بوجوب سرب ببردت و از تاسی سپاه بر نند و تقدیم
 خدمت نو ابغالی تقد جان شاکر کشته چنان بکنان اعطا امر عالی نمودند قلوب عالم بپناه دهان روز
 مستحکم و چون رخصت نگشتل بلای گهانی و قضای آسمانی بر سر نواب که سر پا پیشگاه کرامت
 است رسیده و لشکر مسافر لازم کم بودند همون افاغنه رعایا که از سی و دو شیت این
 ببقا طقت قلعه ارک و حصار شهر کفایت نمیکردند لامحاله از حضرت شهر بپناه دست برداشتن
 ضاوعه بر ابره و عامه بر بندگان و اکثر نمود جمعی فقر انانکی که با ستمها رنودیت از خانه ها
 بچینه هشته ماندند ظلم کفره و فقیر فخره دست ظلم شاه و وفات توابع داده
 بیج کس امان بخشیدند + مصرعه + تنش اندر پیشه چون فتنه ترانند خشک +
 یک چهار بر خلق بود که ازین طوفان بلا تباها گردید و مضمون ان الملوك اذا
 دخلوا قرية افسدها وجعلوا اخرها اهلیا ^{اوله} بظهور رسید عورتش بخوی مور کردند
 که ستر عورت شان نماند مردانرا ندجامه برتن دو ستار بر سر و یکفش در پا کت جلگه
 داشتک خونین شور با ابر و بر خاک ذلت ریخته و از آتش خوف و سرقه هوای حفظ جان
 سمت غلال طوی بنال گریخته بعضی او چاق مصلحت عصمت روان که دیده شوریده فلک
 که عبارت از قرین که شمین طاق مینای لنگاهی بر آنها نیقاده و زینه بسته که بنال گنیم
 بچه قدر است و در رفتار چه قدم ابله با پیشه مذبحه با رضع در بغل بسته ملک سرکار
 ملاذیغ بند بسته بلا فرصت یک آن و بلا صفره جان روان گردیدند چون در راه ابر خصل

فرزند آن پیاده روی عاخر آمدند بخت با جگر را بنجا که با نکلند نزد چندی از بی مگر می رسید
 رفتن از پادشاه جان دادند و بنده می که رسیدند نیم جان گفت بی شان شل آسمان بنگون
 و ابر مانند ستاره در آن نمایان تو کوی بر گل بسوس قطره ششم ریخته دیار خنجر طلعت حساب
 اینکته حضرت در یاد دل که این واقعه شنیدند که دست لبان بگردانان در کرده تعالان فرزند
 ما مور فرمودند که هم بدان روزیلا بزم بدین کنار دریا ز فارسان بلا انحصار کما بنام
 در کار کرده اول بگر بسنگان خود بریان و طعام نچند و کسانیکه بر بنیر کار باشند اما بجماع خوردن
 خام و بزنان و مردان لباس از سر تا پا تمام خاص عام بپیند و در شهر بهاد و پور که محفوظ
 و در وجه نقد و جنس فراخور معاشش نام انجام میفرمودند گویند تعالی درین ایام مظهر اسماء
 کیم دریم و زرق و ستار بود افاضه اسم فیاض از اجاب بطور می آمد و عطای اسم علی
 از حضرت بود در نزد پیشی و نیت را می صحبت سر کار چهار وجه دست است قبای
 و کالت تقدش جان که چنانکه در ایام محاصره سواران اردوی بر آید و نگاه هر طرف
 که می رفتند از آنجمله جوتی بر بیوب خانقا رسیدن زین العابدین که بسر کت مرد است شد
 که در زمان سلف بد آنجا مشرفه بود بعد گزیده بجان بری دیگر که در عهد دستان است
 رسیده دیدند که مجاور فرار از موضع بر جایک خود گزیدم و چون گشته سواران اول
 آب دلونند بر شنجوار ایستاده از غیر رسیدند که این قریه از کت تسلی نشستن درین
 تو از سبب چیت او نوراً جاتا مل گفت که مرقد خالص حافظ الملک بهادر و تقویت
 دستها را تعالی این نعم اللالی بدین ویرانه مانده دو کا درانده و هم از شاه خلد ابل حکمت

حکمت و وسع و نعمت با عانت خود خوانده ام که عطف او مان و نفقه ششماه ازین بیل به هم رسانده
 آید ان سواران اجتماع نام نامی نندگان عظامی بر مثل ایران که از لاجول بگریزند عطف عنان
 ساخته بستان رفته درین ماه محرم سید محسن شاه وکیل نواب صاحب بهادر صفدر خان بکنور
 آمد و بعد استساده سعادت ملازمت در برنج گلو با نجلوت عرض داشت که مهربان بود بخت بنگه
 قلمه شجاع آباد و خاکه مظهر نکر سکنه آباد و غضنفر نکر سرح مصافحات در توابع و لوی حق در وقت
 فیما او منبها نواب میبارد و بر خیرت قسم کریم که کتاب معتبره سبب شناخت بر میدارد
 بل نتیجه دست بر خیران الوده بر خاکه یا خاتم ان میگردد درین نوع میثاق در ملت شناخت
 بنایت و اتق و درین سوکنه ما اورا صادق میدانیم و قلمه طمان از ما میخواهد نندگان عالی درین باب
 چه میفرماید نواب صاحب مقتضای اتحاد ننگ ناموس استصلاح ساخته حضرت عقل مصور
 که نهایت در درین دعایت اندیش از نشیند انجور و شفقت که این نام سلامت مقرون
 بصلاح نیست و قطعا قریب بصواب نه نواب عالی این عام خیالی را بگذارد و دل توست
 دارد که ما هر طور رفیق ایشانیم از مال جان دین نخواهم داشت و بخت نشینی مرتوم مقوم
 فسر بودند که ادبیک تدبیر مهربان چه موصوف را از قوه شکر سلام و دوزت زود غنیمت
 ایشان بفرزادگی تمام تر رساند و عالی مهربان چه بهادر کردند که اگر اندر زمارا بیدر دواز
 طرفی که آمده راه خود پیش گیر و میان اینجانب و مهربان چه همان را بطبع مودت که مر بوط است
 یوما فیوما در تزیاید تواند بود و الا اندر دریا کشور و کومستان بر او را چه جمعیت خدا داد این
 سرکار مکارم بنیانت همه حاضر سازیم و در مهربان از مهر و محبت ببرد ازیم چه ایستاد

زو با هم ترس بیرون کنیم به زمین را ز خون رود چون کنیم به دو دستی چنان در گذاریم تیغ به
 کز و خصم را جان نیاید درین به باز به بیم تیار که خواهد پیش کند باشد مبارجه با صفای تقوی
 چون در پیش فرست بنی نظیر است از مرد عوی بزگاسته بر چار باش فهم و حرم مشیت آفرد
 چهل روز بخش و پیش از جاه چهل برگشت و حکیم عزیز الدین را دکالتی همچنان منشی ساخته بارش
 پردخت و یک فیل ماده و یک دوشاله علی که فرزند از خوانی بود دثانی بر طوطی دو دوشاله دیگر
 گلکاری و یک دمال قرقری همه هدیه فرستاد بر کلا خود پیغام داد که نشان و نشانیا این
 بیاس منشی حضرت خانصاحب بامان که اشتم نشان شهب غریت بر حجت سمت مطول
 و اشتم و متابیت را که هر صیما مقدم المصالح و المنافع بنده اشتم و خود بدولت رزنی بخش
 دار الحبور احمد پور بود که در کسلین در راه صفر رسیده با رکورش دریافتند از حضور انوار العطف
 در هماننداری عزیز الدین مشروف و بعد التفات و خطاط و انصاف طوا بطایه بیانات
 شیرین آن خسرو دین تکمیل نقد رخصت ارزانی داشته بعلای کبیر ار روپیه جبر خضانه
 رعایت خدیوانه آن فقیر را غنی ساخته منشی نسبت به از باز رفتن اطراف چند روز مشرف
 و سوار اقبال بر جشن سالگره مبارک که عید مسجد اکبرانندگان منیت متوجه قله دارالامان
 دیراور به بیت به بخش فریدون و نور درجم به که شادی ستود از جهان نام غم به
 بروز فیروز آخرین چهارشنبه شهر صفر المظفر است بزم محرم حسن انقاد پذیرفت جهان
 آیین تازه و عالم با ترتیب به اندازه در گرفت همه صاحبان تصدیان و کارکنان
 و خدمتکاران حتی که در بامان و سایستان بخلای فاعزه و فرود افتاد و مبارک یافته و درین

درین یام روزی که بفرخی و پایونی برسند میمنی جلوس شدند و شجاع عرصه عالم و ولایت
 و حافظ ملک عالم دورت حافظ محمد شجاع و سزا پا عظمت یقین حکیم غلام محی الدین منشی منشی
 و جسوت را دیده درگاه شرف قریب با عزت مناسط بودند خطا با بجا فضا صاحب از
 لفظ اشرف فرمودند که تاریخ صلابه اسباب انا از ابد احوال حضرت عباس رضی الله
 تعالی عنده الی یومنا هذا ترتیب استوار تواریخ سلاطین ما تقدم تعریف باید نمود در صورت
 شما همه عالم و مورخ اید و منشی بود و ام خبری نگاشته و چون او بر گطبی جهان را گذارسته
 بیشتر حاضر است فی الفوز پیش از همه جسوت رای عرض کرد که تاریخ خرج بودی گانه قلمه دیر اور
 بر کارم یا بودی گانه احمد پر خود فرمود که این دیوانه است این را مندر و اید و حکیم سزا لیه مندر
 خواست که من از چند شی شریف مستفیض فریست حضور و ولم بدیدن فرزند ان شود هر نور دارد
 امیدوارم که در ترخیص فقر لطف خاطر خیر میر قهر تویر تبدیل باید منشی اسم به بیان در
 خانه خود را ازین لفظ بیگانه ساخت حافظ صاحب بعد از تکامل طبع و اشتغال بشاغل امور
 اخروی و کتابت کتاب اسرار خویش را به پهلوشید مانند این عاجز و مصرعه +
 آسمان بار امانت توانست کشید + قرعه عالی بنام من دیوانه زود ارشاد شد که بنده
 پیچید ان تجریر این بهارستان جا به و جلال و ترقیم این کارستان دولت و اقبال
 که کار نامه بدیع دانش و فرنگ و نگار نامه فریمانی ارزشنگ عبارت از دست قلم چون
 قلم زرگس سیر بخت و کاغذ مثل صفح پاسبین سفید روی بیستگاه سلطان دیهیم و تخت
 اشهب خام غیر ریز و زرگس چشم نور انگیز در تصور مضامین تسکین تعضین فقرات شیرین

دست را بکارش عبارات رنگین زرین و تالیفات اشعارات موزون نوآینت تاب آفتاب
 و آب بجزو حساب بجزو سید و چهاردهم ماه ربیع الاول برکب دولت در بهمن ماه و بستانگاه نبرد
 نزل برکب جناب عالی بظهور آمد بخیال شکار سقچه که بر زبان معراج نشان این مسلم است نظام
 جهان عروج میفرمودند از بس انقسام خاطر دریا تقاطر که بسیرا بر مراح امالی عالمیان است
 بای مبارکی از زین ترقی نمود تا که گره خاکی بیابوس حضور آبرویافت و بهر سکر طنبی از گره
 اشرف تر شتافت در حرکت بابرکت عبید از احصای پای التوا گرفت تا در یای فیض
 بین وسیله تموج پذیرفت ساکنین بصدقات و خیرات مستثنی ذابلی ترمیم و تقسیمه با تعالیات
 و عطیه جاگیرات مستعمل و مستثنی و از آنجا نهضت الویه مبارک در بهاد و بهاد بظهور در ماه ربیع
 سن پنجاه و صدست و دو خلیفه امام الدین برادر عزیز الدین بوکالت مبارک
 رنجیت نگه استغیلازمت و پنیامات محبت و ولاد حکایات مودت و صفای از زبان
 سکل او ساخته بر او بگزینی با افزود حضرت خرد مجسم اجوبه و پذیرد و سوله لطافت
 تصویر پیش تقویین ساخته بنایت خلعت و چهار صد و روپیه رخصانه مغز و در خصی که
 بهار الاماره توجه و نواب صاحب محمد مظفر خان بهاد و صفدر جنگ مجازیه به شب ازلی
 و سماح دعوت لم نیرلی براده دل تجسیم بران تحریم هبت که ایالت ملتان بخلقت ارشد
 امجد نواب محمد سرفراز خان و مقدم اقطاع جاگیر موروثی برابر ولاد استعد و تنبک داده
 خود با طبعیان در ک سعادت زیارت مرین شریفین زاده شرفا و تسلیمات توجه نماید تا بران
 رتبه نظامت از جناب محمود شاهی طلبانیه و اطلاق را بر فرزندان تقسیم کرده و در دنیا

درین باب معرفت لاله سامقراهی و کیل سرکار زین عقل اول استصلاح خست حضرت کمال مصور
 فرمودند که ما از دریافت سعادت بیج استماع نمی نمایم که از ارکان ایمان و جمله مفروضات
 است لیکن تکیه نواب هیران در طمان موجب آن بدست گرفته اند از زمان که نواب مستطاب
 طالع سعید وارد بخت قوی و رشید بر چند درین بحث قیل و قال رفت و هم شیخ حبیب الله
 که مرد فحیمه کار و درین محاکات بر کالت نواب مدار گرفته مقالات مرکز و فاطمه
 پیشیار که محض از محبت علی و پیوند روحانی می اندیشیدند حرف بحرف مبالغه کردند لیکن چون
 سامو لوشان از درسه الهامی و سجدات بار نمودن رنبا اذان ید عروالی الله شنیده
 بمقراض حسن نیت و اراده احسن طویر رشته محبت دنیا و مایهها قطعاً بریده بودند
 استعدا و کامل و زیدند و نبدگای فغانی که بار الا ماره تشریف بردند حکم شد که یک
 بند کاروان و چند نفر و او دو پوره کارانی مع شتران به بیجا نیر گرفته غله و توهم مطلوبه
 سیرخی خاصه خالصه که همیشه بر اسطه اسپان و شتران سوار میگردیدند بسیارند اتفاقاً از راه
 و نیکه تقصید بکل بردانند شدند و دلاور جان سپردند خورشید خان معروف فغانی متعرض حال نشان
 شده از آن انبار اسبیل بعضی قتل و آنچه نقد و جنس شتران با آنها بودند مسلوب این موقعه
 مسروب بقینه اسبیل موردن پیشگاه غوغا گردید و ریاض چشم پوشش طوفان غضب
 از تنور قهرمان بخروش فی الغرض که منصفی سرگردانی مملکت خان معروف فغانی و غیره
 ماور که در شش شبان روز قلع و مستورد عیال صاحبش با حال حال بود بکهر متعال دادند خدایا
 بشنید این قضیه از راه صورت سنگ که قلعه جوده پور را محاصره داشت استخوان استخاره

ساخت راجه رفته دستخط بنام کارپردازان بیکانیر نکاشت که از شکر و خرچ باورفاقت
 نمایند که آن معتبران اوجه باویج کردند بچاه سوار با و همراه دادند و اینکه مثل سنگ کزیده شود
 و از آب ترسیده استند سر بار و فتنه سازی بود بل جل عنان پیش می کشید در گل گریبان
 می درید در من از مصیبت چیده و از ان سواران هم سلسله توقع بریده جریده داخل قلعو مویج
 در حضرت اولی العزم بوقوف وقوع چنین حرکت از ان بوقوف خیالات دیگر موقوف محمد
 نصیرخان و عیلت خان و فتح محمد را با فواج بحر مواج از طریق غیره بلا وقفه مقرر فرمودند که بلا
 توقف رسیده آن صیدلی قید را که خود بیای خورشید در دام بلا و مطر حراستگاه در احاطه
 کشیدند چند ایام از خارج دو داخل کشش و کوشش ماند آخر از بارش باران گونه توبت خیمه
 عاجز وی امان و از ترس جان از وحشی ناتوان که دست برایش درخت موات محکم بسته
 بودند بجنیده که خود را بکدم حیل ازین نام صعب براند می حصرین از نفیون فسانه از سرخ قلعه
 چون مار بر خیزانه استند عاگرد که محمد نصیرخان و فتح محمد از سلامت کوه برآیند و او از قلعه تا با هم
 گفتگو کرده طلسم احاطه قلعو شکسته سپهسالار از خدیو کامکار اجازت خواست بشان ایشان
 عالی نفاذ پذیرفت و آنها از رخ وحشت آنها را بدانه اطلاع در دام حیا کشیدند بمنیکه
 آمد و بعد معالقه پیش شان نشست و لا دران دلبر و مبارزان شیر بر سینه سلسله در پایش
 انداخته در آغاز ماه رجب ۱۲۲۳ بر شتر شانده با حیا طلع و قلعو سر با لی محبوس گردانند
 از قلعو فریاد الا مان بر که زمان ورود ان شازا بر شترها در خیر و بر او داده از خردونی
 و پوشیدنی محفوظ و محفوظ ماندند و بر نامه مسیاه رجال شان بقلم حمت خط غنوشیدند

تشیدند و جمال خان عاربانی که در نقص عهد لاثانی و بیان شکن و صد ششم در دفتر و هم فتن
 و هم میر محمد خان جامانی پسر شرافت و فتنه برانی در سر دشت صلاح دولت مقتضی آن شد
 که این دو مار را از سر کج نکشیدند و چهار از سپهری کل این ولایت اندفاع نموده شود و مسجده
 و مینده موتیرام بخشی را از پیشگاه غر و جاه و مته تری مل که حکومت بسیار کوشش و شرف
 تقریر دشت از آنجا موزوم و مذ که چون لیل از چوب دشت ریخته خرمن وجودش را برادر
 فادر و بند شعیان حسب مرسان برق و صاعقه تا خسته فرود آستی لورا تیش قهرمانه
 پاک سوخته و تعلقه جمال پور محال جاگیرش قایم پورح مصافات در ضلعی گامشگان
 حضور و نفوسق ان صلاح حسن انواع ساقه همان میر محمد خان شده قلمی در پور که
 قایم نماید و دیگر جاگیر اتش در حیدر کاسن کار و این تا دیب او از حضرت آموزگار
 نیاب مصلحت بوده تا من بعد بود ب مذهب گشته راه صدقت پیاید و بشمار اسل نه نماید
 و بیت و طفل میلرز و زرشش احتیاج و مادر مشفق از زرشش شاد کلم و کرا و سینه
 و این لطف را که صلاح و صورت عرفت بود منی نفییده روانه سلطان و نواب خلیفرمان
 که بزمیت بیت رب الرحمن متوجه بنظر بودند و در اشغال شفاق فرموده و خود آوردند
 و بند کفالی بوضع اخبار ترک نواب نامدار بکار کنان حکم مفرمان دادند که هرگاه نواب
 کا مکار تشریف فرمای حد و سرکار شود از هر قسم ما نیاسب خدمت واقعی نمایند
 روان با پوس سلیقه دان قرنیه شناس مور که در هر منزل از جان دول یا اندازند خسته
 این رشک نسرین و گل را در محمل صباد عاری نسیم سواره بیارند که گردی از زین و راه صباد

از تعجب فریدمان لطافت این لطیف المزاج شریف الطبع رسد گماشتگان اتساع فرمان
 تصاحب بریان کما حقہ نموده بستر ضای خاطر لطفت زواب شرف بر او رسد سعیدی خود فرزند
 و در قریه با بچی در آن متصل اوج شتر که رلب دریای پنجاب مجمع بحرین غروراً ملتی برین
 عجب و بها مقرر و اکنه و فرودگاه ازلی و کیا ه بطافتندی تنها و ترتیب خوشنام مرتب
 و در انصوب صواب بلال یکاب بتاریخ غره ماه شعبان المعظم سنه یک هزار و صد و شصت
 تزل فرخی فرمود و از نظیرت حضرت سر ایا غرور شرف توجه و شرف معانقه و محاسبت
 بدر گردیده استصال نشاط کمال پرده خسته مقارنه نیرین جا به و جلال و مقابله قرین است
 مقابل پریدگاه این لذتوران استغیبه و گاه آن از حضور این استغیض حکویم بحبت و عقل
 ما هم آیتخند و یا نیم و کوش بر یکدیگر رختند افلاطون و ارسطو ما هم نشستند و یا سلیمان سکینه
 ما هم پیوستند اول ملاقات شمسین در منزل شرف زواب شرف بود و هنگام ظهر حضرت
 زواب نورشید قبایب و شرف خانه فانی صاحب مشتری نشان قدم رنجبر نمودند برین
 بر کسینه مثل نیرین بر یک دقیقه قرآن کردند از طرفین نورشانی بود سخن شیخ و گفتن
 این در بیان فصاحت بیع و ان منطق بلاغت معانی رفیع و شست بعد از آن ملاطفت
 و احتیاط رسد طفت زواب عالی دست میر محمد خان بدست خاندان صاحب کردند و در سفارتن
 مبالغه از حد بردند بیشتر که باس قرب و قرابت او باطن حضرت قریب و سهند که دست و پا
 در سطره العقد متهری و برتری در وسط آمد تکرار حد وسط برای او نتیجه پیشه داد باز روز دوم
 از جانبین استفاوه ماند و استفاوه در سویم علی اصباح حضرت خدا یکانی که بارگاه

که بارگاه نواب عالیجاہ در دستور فرمودند برچارباش دولت کی نشستہ حاجی محمد حفیظ
 وعلی بیگ کہ ہر دو مرد و مرد طاوسی بہر نواب مینت مانوس می جنبانیدند نواب عالی محمد حفیظ
 اشارت فرمودند کہ او مرد و مرد سہر خان صاحب رکن الدولہ نماید حضرت خرد مجسم مقتضای نواب
 و حرمت خانہ ان نواب خوشید نشان بدان رضی نشدہ از خدمت نواب قدر دان
 استغفای خواستند بعد گرم جوشی و اتحاد کوشی شروع پر دہ شد حضرت خدایکالی بیخ پیمبر
 نقد و چار خواجہ زخوہ نواب عالی ۱۰۰۰ و چہا صد روپیہ ذخیرہ مناسب کچھ حضرت عظیم الدین
 حکیم دہمن قدر بنعم خان سدوزی و بیت تومان کچھ سنگاران نواب کامران رسانیدند کچھ
 از فیض عام مستفاد گردانیدند و آدم ہا ہوشیار کار گزار ہمراہ دادند کہ الی سرحد ملازم
 رکاب نواب سپہر قیاب ماندہ بصیافت و جہان ناری و رسانیدن با محتاج عرضہ ذخیرہ
 سعادت اندوزند و تاریخ عیبت ہفتم شہر شوال ۱۲۲۳ ہجری ۱۸۰۷ میلادی در خدمت و در منزل کشتی
 نیکو داراہ دار تجویل فرمودہ بہ بیت الشرف بیت اکتہ سیریل اسیر کردند

چون دستہ پرورد پروردہ

نوازی شیر کریمہ و سجیہ سینہ ذات عالی بودہ منشی ہر تو رام را بوسلہ الترام اور سفر دار
 برکاب ہلال اشارت حضرت باوجودیکہ مکارم بسیار بودہ و کالت میر صاحبان باو تضمین شد
 و بعد و فاقش بجز ہر صورت را نظر بہ آن خانہ زادگی کم بیش امور و فرماہ متعلق و کاتبان بوقت ہر وقت باو مخلص نگاہ
 جابل و جیران لا یصل میراثی بار کار صورت نمی بست اندازای عالم کے قصای آن نمود

که منشی صوبه را در خدمت پیرام نشان میرعلام علیخان برود هر چند که میرصوف بنیامین
 دانا و پیراوصا منشی است اما شدید لطفش و ابیات و دستاوردش که دانا بود
 بکفایت و پیراوصا دانا بود و دستاوردش باید دستاوردش درون پرزحمت بدون سادگی
 نابان عظیم الشان یک نوع رسالت پیرسانده نیک و بد را با حسن تدبیر او قیام فی الدین سازد
 و با استخراج دعاها بخوبترین وجه پردازد درین منشی صوبه را سلیقه سخن دلی در سخن را
 میدانست صحبت خود را خوب آراست و شاه اعمالت سرکارین زیور خود بهت صحبت
 و شکر سرکار که به تسمیه پور محمد پور دکت سبزل نامور بود این تسمیه مکان و قلم به بیچی
 مصافحه پور بهت آوردند درین اوقات حضرت میانه صاحب علم عالم فی استخراج
 حسنی بیان عاقل محمد جو در احمد پور تشریف فرما در حضرت علم دوست استفاضا زودت
 او نشان درجه بهت عالیین نموده فی الظاهر از مایح العزوة در سن فی الباطن از بهار حسنی
 ای حیثیانه که اسم عظم توان گفت تعلیم پذیرفته و باین وسیله در عالم صغری بروایت
 نفس چون قهر سلیمان فیدرگشته بر دیوان شیطان و سوسه و او بهات و خیالات نظیر و هر پنج
 حوس ظاهری و حوس باطنی را سخن فرموده و بیت و دل کبر سلیمان یافته است
 کور نام بی چنگ ابرافه است و در طبع لطف و حید و شوقی و جذبی و ذوقی پذیرفت
 احمد نام زنده خلیل در توحید و منقب هر لانا نورالدین عبدالرحمن جاد نعت جناب
 سید المرسلین علیه الصلوة و السلام به بر خوارت و احوال این عاجز به فعال حسب الحکم قضای
 یاد میداد که در خلوت فقط مصنف حاضر در نظر خوش آواز گابی مجرود کای بسازد

و انداز و در عرض میساخت و جناب عالی را روزی فیض از مطلع فیاض بر نظر دل نشانت
 و حضرت صاحبزاده جهان اقبال محمد عبداللہ خان ہم کفبرت میا نصیب حضرتشال بیتا
 کرده استفاضہ و استقبال سعادت بیہمال فرمودند

فضل علی بر الفضول سداہ صادر و وارد شدہ از ایدای انبای سبیل و تاریخ تو: ظل طالع
 درین نمیساخت ہمت ہایون این خدا درست باقتضای آن پر دست کہ سنگت ذی از
 طریق زاری حرمین شہر یغین کیو کردہ شود عثمان خان کور کج و جام ہجون دہر را مقرر فرمودند
 کہ فضل علی مقتضای طالع ابطا و ازگون و بخت گزشتہ ننگون بہتصان چند حصون مظہر
 مفاہد گوناگون میکرد و باید کہ قلمبہ با متعلقہ اش را سہدم و سہدم سازند در ابتدای ماہ
 برج اشانی صلاح دولت این سلیمان زمانی بران تقاضا فرمود کہ دیگر قلاع لو بکلی منقود مگر
 قلہ بہادر پور محمود شد و شکر فروری نشان کہ بہر قسم ساز و سامان بر فاقت آن صنعت
 و شجاعت نشانان کہ ما مور بہت دران قلہ شستہ اگر فضل علی ستم کشیش بجا کوشش
 ازین تا ویب مودب و بدین تہذیب بہندب شدہ باطنہا ظلم نامہ اعمال خود آسیہ
 ترکند فہو المرام والا کہ نہ شدہ جہل مستیہ گردیدہ تجرع خون بگینا ہان سرشاری نماید
 و بکلم ساقی جانش جام جو روحیانت بدور و تسلسل و ماوم ہاید مینای شرس اگر از شراب
 خیال محال بہ شدہ سنگ تہیہ قسمی خود شکستہ کہ تکرار سرخوشی و خود سرگزینند و از کج
 آہنگی را ہستان گزشتہ و بخرق بودہ عشاق و ترک مقام عراق مقصد سلوک ہا زمین شستہ
 بسر راہ حسن حسینی با بکلیم و بکشیدہ ماورین قلع ہجہ قلاع ان قلع اساس زمین خوش

نموده قلوب باور پر که فی الجمله از بعضی جا شکست ریخت یافته بحیرت قصاتش بر بود استحکامش

افتروند و چون درین سخن باقتضای قصای کن فیکون

نوار و در یکا ریت گوناگون و کماثر معاملات از حد افزون تجاوز و توافر واقع است

عبر از خانه بیت و از تقدیم و تاخیر بدین کبر که نور که از ده را گنگ بر نه در میان

بیان جولان داده به میان بعضی دستار بنا بر سهولت فهم قاریان و مستعان لامحاله بدین

ملاحظه ترتیب تاریخ شهر و روزن یکی تشریح داد و بیت و سخن راست ای

خرد مشین و میا و سخن در میان سخن و تا محقول معاصر و در نفس این قصص شاخ و شاخ

تو هم باقسام در نیفتند حضرت محمد مصعب

که جناب ایشان در تکاشش کجانب و سنده خود بهر و صلا در رخ نساقت نقاشی

معا در این صورت بچگونه امیری از امرار قریب جوار عظیم الو قار شهود نیافتد آینه

خاطر را جان در فاعه اصطلا و در خیال خیالی در نه استقرار در استقصار عید مذکرها

عکس خود در آن منطع نمیشد مگر قلم کبری را معاذی و حاجان مندانانی را ملا و

می پذیرفته بر گاه قطع مکرر در خلق عاجی مسطور در عین اول که حضرت ایشان خلی

مایوس داز غم با فرسوس جسم الطفت ایشان آثار حرارت غریبه به به باز فرط

غلیان مواد و نوران انجیره شدید اختلاط و در مغ و عواس و وحش اختلا در دل نرس

و ایشان شایع در طبوبات صلیه معلول حرارت غریزی منطفی در روح حیوانی لطیف رو

تحلیل و از بدن معضی و ترکیب استقلالی افتراق یافته فایز روضه عنوان خدایم کرام